



Symbolic and Magical Functions of Bone as a Carrier of Death and Rebirth in Myth

Sam Taheri Tari¹ | Hamidreza Kharazmi²

1. BSc Student in Acting, Department of Performing Arts, Faculty of Art and Architecture Saba. Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran, E-mail: Sam_taheri_tari@art.uk.ac.ir
2. Associate Professor of Persian of Language and Literature. Faculty of Literature and Humanities. Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman. Iran (Corresponding Author), E-mail: hamidrezakharazmi@uk.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: 2025-12-14 Received in revised form: 2026-04-09 Accepted: 2026-04-27 Published online: 2026-05-30</p> <p>Keywords: Bone, Death, Initiation, Magic, Myth</p>	<p>Purpose- The main objective of this research is to analyze the role of bones as symbolic and magical elements in Iran mythology and to examine their function as weapons, deathmeans dealing instruments, and life, giving tools. This study seeks to demonstrate, by drawing on diverse narratives from Iranian cultures, rituals, and mythology and comparing them with those of other nations, how bones, as the most durable part of the body and the carrier of the essence of death, have become tools for killing, transferring power, protection, summoning, and even regeneration in the mythical imagination of mankind. Furthermore, the aim of the research is to clarify why, in many mythologies, bones embody a duality of death and birth; that is, how an instrument remaining from a dead body can pave the way for the creation of the world, the generation of new beings, or the strengthening of a hero's power. Finally, through a comparative analysis of mythological examples, the present study endeavors to demonstrate the special place of bones in the cycle of birth, death, and regeneration, and to present a pattern of intercultural common beliefs concerning the power inherent in bones.</p> <p>Methodology- This research has been conducted analytically with a comparative approach, examining narratives from mythologies in which death and birth via bones play a prominent role. The main focus is on Iranian examples.</p> <p>Findings- The findings of this research indicate that bones in the mythologies of various cultures are a symbolic and magical element situated on the boundary between death and life. Examining the narratives revealed that bones, as the most durable part of the body, are considered to be carriers of the force of death, and this very characteristic has led to their use as death, dealing instruments in magic based on similarity, contagion, and diffusion. The findings also show that bones have a dual role in many mythologies: on one hand, they are a deadly weapon and a means of transferring supernatural power, such as the jawbone of the fish in the battle of Darab. On the other hand, they are a life giving substance that can play a role in the creation of the world or rebirth, such as the ossuary, Keyumars or in role of needle.</p> <p>Conclusions- The results of the research indicate that bones in the role of a weapon embody the use of death to overcome death; meaning the stored force of death within the bone is transferred to the enemy. The functions of bones in mythology, creating death, protection, regeneration, and mediation. are common patterns across different cultures, and bones represent one of the most universal symbols in the mythological understanding of death, power, and the cycle of birth, death, and rebirth.</p>

Cite this article: Taheri Tari, S. and Kharazmi, H. (2026). Symbolic and Magical Functions of Bone as a Carrier of Death and Rebirth in Iranian Myths. *Iranian Journal of Anthropological Research*, 15(2), 190-204. doi: [10.22059/ijar.2026.407180.459954](https://doi.org/10.22059/ijar.2026.407180.459954)



تحلیل کارکرد نمادین و جادویی استخوان به‌مثابه حامل نیروی مرگ و باززایی در اساطیر ایران

سام طاهری طاری^۱ | حمیدرضا خوارزمی^۲

۱. دانشجوی کارشناسی رشته بازرگانی، گروه هنرهای نمایشی، دانشکده هنر و معماری صبا، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، رایانامه:

Sam_taheri_tari@art.uk.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، رایانامه: hamidrezakharazmi@uk.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۱۴

هدف- هدف اصلی این پژوهش، واکاوی نقش استخوان به‌مثابه عناصر نمادین و جادویی در اساطیر ایران و تحلیل کارکرد آن، در مقام سلاح، ابزار مرگ‌آفرین و زندگی‌بخش است. این تحقیق می‌کوشد با اتکا بر روایت‌های متنوع از فرهنگ‌ها، آیین‌ها و اساطیر ایران و تطبیق آن‌ها با ملل مختلف، نشان دهد که چگونه استخوان، به‌عنوان پایدارترین بخش بدن و حامل جوهر مرگ؛ در تخیل اسطوره‌ای بشر، به ابزاری برای قتل، انتقال نیرو، حفاظت، احضار و حتی باززایی تبدیل شده است. پژوهش همچنین به دنبال تبیین این نکته است که استفاده از استخوان به‌عنوان سلاح، نه صرفاً عملی فیزیکی، بلکه بازتاب نوعی منطقی جادویی، کیهان‌شناختی و آیینی است؛ منطقی که مرگ را نیرویی قابل هدایت و قابل بهره‌برداری می‌داند. افزون بر این، هدف پژوهش روشن ساختن این نکته است که چرا استخوان در بسیاری از اساطیر، دوگانه‌ای از مرگ و تولد را تجسم می‌بخشد؛ یعنی چگونه ابزاری که از بدن مرده، باقی می‌ماند، می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش جهان، خلق موجودات تازه، یا تقویت نیروی قهرمان شود. درنهایت، پژوهش حاضر می‌کوشد با تحلیل تطبیقی نمونه‌های اساطیری، جایگاه ویژه استخوان را در چرخه تولد، مرگ، باززایی نشان داده و الگویی از باورهای مشترک میان فرهنگی، درباره قدرت نهفته در استخوان ارائه دهد.

روش‌شناسی- این پژوهش به‌صورت تحلیلی انجام شده و روایت‌هایی از اساطیر ایرانی را بررسی می‌کند که در آن‌ها، سلاح، ابزار و مرگ و تولد به وسیله استخوان، نقش برجسته‌ای دارند. برای درک بهتر، مواردی از اساطیر جهان نیز ذکر شده. از این جهت، جهانی بودن نقش استخوان در اساطیر، ملموس‌تر می‌شود؛ بنابراین، این مقاله علاوه بر تحلیل، به تطبیق نقش استخوان نیز پرداخته است.

یافته‌ها- یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که استخوان در اساطیر فرهنگ‌های مختلف، عنصری نمادین و جادویی است که در مرز میان مرگ و زندگی قرار دارد. بررسی روایت‌ها؛ آشکار ساخت که استخوان به‌عنوان پایدارترین بخش بدن، حامل نیروی مرگ دانسته می‌شود و همین ویژگی سبب شده که در جادوهای شباهت، سرایت و انتشار، به‌عنوان ابزار مرگ‌آفرین به‌کار رود. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که استخوان در بسیاری از اساطیر، نقشی دوگانه دارد: از یک سو سلاحی مرگ‌زا و وسیله انتقال قدرت فراطبیعی است، مانند آرواره ماهی در نبرد داراب. از سوی دیگر، ماده‌ای حیات‌بخش است که می‌تواند در آفرینش جهان یا زایش دوباره، نقش داشته باشد، مانند استودان، کیومرث یا در نقش سوزن.

نتیجه- نتایج پژوهش، بیانگر آن است که استخوان در نقش سلاح، تجسم استفاده از مرگ برای غلبه بر مرگ است؛ یعنی نیروی مرگ ذخیره‌شده در استخوان، به دشمن منتقل می‌شود. همچنین در عمق مرگ درونی استخوان، حیات و زندگی نیز در آن وجود دارد؛ به شکلی که مرگ و زندگی، جداناپذیر هستند و پیوندی عمیق میان آن‌ها است. کارکردهای استخوان در اساطیر، مرگ‌آفرینی، محافظت، باززایی و واسطه‌گری؛ الگوهایی مشترک، میان فرهنگ‌های مختلف‌اند و استخوان یکی از جهان‌شمول‌ترین نمادها در درک اساطیری مرگ، قدرت و چرخه تولد، مرگ، تولد دوباره است.

استاد: طاهری طاری، سام. و خوارزمی، حمیدرضا. (۱۴۰۴). تحلیل کارکرد نمادین و جادویی استخوان به‌مثابه حامل نیروی مرگ و باززایی در اساطیر ایران. پژوهش‌های

انسان‌شناسی ایران، ۱۵ (۲)، ۱۹۰-۲۰۴. Doi: [10.22059/ijar.2026.407180.459954](https://doi.org/10.22059/ijar.2026.407180.459954)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

اسطوره، یکی از کهن‌ترین جلوه‌های تفکر و تخیل انسانی است؛ تلاشی برای درک و بیان نیروهایی که فراتر از تجربه‌ی عقلانی قرار دارند. انسان نخستین در مواجهه با مرگ، زندگی، طبیعت و نیروهای ناشناخته‌ی پیرامون خود، زبان اسطوره را آفرید تا آنچه را نمی‌توانست تبیین کند، در قالب روایت و نماد، معنا بخشد. بدین ترتیب، اسطوره نه صرفاً داستانی کهن، بلکه ساختاری معنایی و فرهنگی است که تجربه‌ی وجودی انسان را در شکل‌های گوناگون آیین، باور، و هنر بازتاب می‌دهد. در این میان، بدن انسان و اجزای آن، همواره جایگاهی ویژه در اسطوره‌ها داشته است. بدن، نخستین میدان تجربه‌ی مرگ و حیات است. از این حیث، استخوان و جمجمه، در بسیاری از فرهنگ‌ها حامل نیروی جادویی یا مقدس دانسته می‌شدند، که نمونه‌ی آن‌ها در پژوهش ذکر شدند. استخوان، جایگاهی ممتاز دارد: ماده‌ای سخت، ماندگار و در عین حال، زاده از درون بدن؛ چیزی که پس از نابودی گوشت و پوست، باقی می‌ماند و جوهر وجود و تداوم حیات را در خود دارد. از همین رو؛ استخوان، در آیین‌های تدفین، جادو، و حتی آفرینش دوباره، نقشی اساسی ایفا کرده است. در بسیاری از اساطیر جهان، استخوان، نه تنها نشانه‌ی مرگ است، بلکه منشأ بازآیش و نیرو نیز به‌شمار می‌رود. در برخی روایت‌ها، خدایان یا قهرمانان از استخوان‌های کشته‌شدگان، جهانی تازه می‌آفرینند (دی گوبرناتیس^۱، ۱۸۷۲: ۱۷۸). در برخی دیگر، استخوان به ابزار دفاع یا حمله بدل می‌شود (طرطوسی، ۱۳۵۶: ۸۵-۸۳)، به این شکل، ماهیت دوگانه‌ی آن آشکار می‌شود. استخوان، به‌عنوان سلاح، تصویری است از پیروزی مرگ بر خود مرگ؛ تبدیل نابودی به ابزار حیات و بقا. با وجود این جایگاه ژرف و چندوجهی، نقش استخوان در مقام سلاح در پژوهش‌های اسطوره‌شناختی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در بیشتر مطالعات، تمرکز بر عناصر شناخته‌شده‌تری چون شمشیر، نیزه یا سنگ بوده است؛ در حالی که استخوان، به‌عنوان ابزاری بومی، ابتدایی و در عین حال آکنده از معنا، می‌تواند کلیدی برای فهم نگرش انسان کهن به قدرت، بدن و تقدس باشد. علاوه بر نقش نمادین و جادویی، استخوان در اسطوره‌ها، اغلب نماینده‌ی تداوم، حافظه و هویت جمعی نیز محسوب می‌شود. استخوان به دلیل دوام و ماندگاری، حافظه‌ی فیزیکی انسان و جامعه است؛ بخشی از بدن، که پس از مرگ باقی می‌ماند و گویی داستان زندگی و مرگ فرد و حتی جامعه را در خود ثبت می‌کند. این شکل از وجود استخوان، نشانگر اهمیت آن، به‌عنوان وسیله‌ی اتصال میان گذشته و حال، دنیای زنده و دنیای مردگان است. از سوی دیگر، در بافت هنری و ادبی اساطیر، استخوان اغلب به‌عنوان ماده‌ی خلاق و عنصر آفریننده‌ی قدرت دیده می‌شود. در برخی روایت‌ها، خدایان یا قهرمانان با به‌کارگیری استخوان‌ها، جهانی تازه می‌سازند یا دشمنان خود را نابود می‌کنند؛ این جنبه‌ی دوگانه‌ی استخوان، یعنی نمادی از فنا و هم‌زمان منبع نیرو، به پژوهشگران امکان می‌دهد تا پیچیدگی اندیشه‌ی کهن درباره‌ی مرگ، زندگی و نیروهای فراطبیعی را بهتر درک کنند. جایگاه استخوان در اسطوره‌ها همچنین بیانگر رابطه‌ی انسان با طبیعت است. انسان نخستین، از استخوان‌های حیوانات و انسان‌ها، برای ابزار، سلاح و آیین استفاده می‌کرد و این امر، نشان‌دهنده‌ی تعامل نزدیک با محیط و بهره‌برداری هوشمندانه از منابع طبیعی بود. به‌ویژه هنگامی که استخوان در نقش سلاح ظاهر می‌شود؛ می‌توان آن را به‌عنوان نمادی از سلطه و کنترل انسان بر نیروهای طبیعت و مرگ تلقی کرد. این دیدگاه، بررسی استخوان را نه تنها در سطح نمادین، بلکه در گستره‌ی زیست‌جهانی و فرهنگی نیز مهم می‌سازد. به‌عنوان مثال، در شوش و چغازنبیل، کشف شدن پیکره‌ی الهه باروری که بر روی استخوان حک شده (کیان، ۱۴۰۰)، نشان از تقدس استخوان دارد. این بدین معناست که استخوان، وسیله‌ای نیست که وجود نقش الهه بر روی آن، بی‌احترامی باشد؛ چه بسا جایگاهی مقدس و نیک است.

^۱ De Gubernatis

با وجود اهمیت آشکار استخوان در روایت‌های اساطیری، بررسی کارکردهای آن، تا حد زیادی مغفول مانده است. در حالی که استخوان، به دلیل شکل ساده، دسترسی آسان و بار معنایی ویژه، می‌تواند پنجره‌ای تازه به درک نگرش انسان کهن، نسبت به خشونت، نیرو و تقدس باز کند. استخوان، بخشی از بدن موجود زنده، حامل نیروی اوست و استفاده از آن در نبرد یا جادو، نوعی انتقال نیرو و تسلط بر مرگ و زندگی محسوب می‌شود. مطالعه‌ی مواردی که در آن‌ها استخوان به سلاح بدل می‌شود، می‌تواند به شناخت عمیق‌تری از بنیان‌های اندیشه‌ی جادویی و نمادین در اسطوره‌ها بی‌انجامد. از این منظر، پژوهش حاضر می‌کوشد با گردآوری و تحلیل روایت‌هایی که در آن‌ها، استخوان نقش سلاح دارد، این جنبه‌ی مغفول اما تکرارشونده در اسطوره‌ها را برجسته سازد. بررسی این روایت‌ها نه تنها به درک بهتر مفهوم قدرت، مرگ و باززایش در ذهن انسان باستانی یاری می‌رساند، بلکه نشان می‌دهد، چگونه مواد به‌ظاهر بی‌جان و فروتن، در ساختار اسطوره‌ای، حامل معناهای عمیق و نیروهای کیهانی می‌شوند. در نهایت، برجسته کردن این جنبه، می‌تواند دید تازه‌ای نسبت به جایگاه استخوان در ساختارهای معنایی اسطوره‌ها فراهم آورد و نشان دهد که حتی اشیای کوچک و به‌ظاهر کم‌اهمیت، در واقع حامل معناهای پیچیده و نیروهای فرهنگی و آیینی هستند. این پژوهش بر آن است تا با جمع‌آوری و تحلیل نمونه‌های متعدد، جایگاه استخوان به‌عنوان سلاح و جادو در اساطیر را، به‌طور دقیق و جامع تبیین کند. به‌طور کلی، این پژوهش در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- استخوان در اسطوره‌ها چه کارکردی دارد و چگونه به نماد مرگ و باززایی تبدیل می‌شود؟
- چه سازوکارهای جادویی در اسطوره‌ها و آیین‌ها با استخوان انجام می‌شود؟
- چه ارتباطی میان استخوان و چرخه‌ی حیات برقرار است؟
- آیا استخوان در فرهنگ‌های مختلف کارکرد نمادین مشترکی دارد؟

پیشینه پژوهش

پیشینه نظری

مطالعه‌ی اساطیر و عناصر آن، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران رشته‌های مختلفی همچون انسان‌شناسی، تاریخ ادبیات، اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی قرار داشته است. مطالعاتی بر روی نمادها و ابزارها در اساطیر عمدتاً به ابزارهایی مانند شمشیر، نیزه، سنگ و سایر اشیای مرسوم پرداخته‌اند. پژوهشگران نشان داده‌اند که این ابزارها، علاوه بر کارکرد فیزیکی، حامل مفاهیم نمادین و جادویی نیز هستند. با این حال، نقش استخوان به‌عنوان سلاح و ابزار خشونت در روایت‌های اساطیری، کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ اگرچه در متون کهن و آیین‌های بومی بارها مشاهده می‌شود. تحلیل نقش استخوان به‌عنوان سلاح همچنین امکان می‌دهد تا پیوند میان اسطوره، آیین و باورهای جادویی به شکل ملموس‌تری بررسی شود. نظریه‌ی جادو در اندیشه‌ی جیمز فریزر بر همین اصل استوار است که بسیاری از آیین‌ها و باورها بر پیوند نمادین میان شیء و نیرو بنا شده‌اند. این موضوع جادویی و اسطوره‌ای است؛ فریزر جادو را به دو قسمت تقسیم می‌کند: «اول این که هر چیزی، چیزی مانند خود می‌سازد یا هر معلولی شبیه علت خود است و دوم اینکه چیزهایی که از قبل باهم تماس داشتند، پس از قطع تماسشان، از دور بر هم اثر می‌کنند» (فریزر، ۱۹۲۵: ۱۱). جادوی اول را شباهت، و جادوی دوم را سرایت می‌نامیم. به‌عنوان مثال یعقوب از شباهت استفاده می‌کند و بره‌هایش، با کمک چوب‌های سفید و تیره، خط خط و خالدار به دنیا می‌آیند (ر.ک. گلسرخی، ۱۳۷۷: ۶۸).

شکلی دیگر جادو در استرالیا وجود دارد که شامل خواندن سرود به صورت تنها یا نشانه‌گیری به همراه خواندن سرود است که «می‌توان آن را جادوی انتشاری نامید. منظورم از این اصطلاح، این است که انجام‌دهنده، می‌خواهد چیزی را به‌طور مستقیم به سمت قربانی خود انتشار دهد، بدون کمک هیچ چیز قبلاً مرتبط یا نمایانگر قربانی» (الکین^۱، ۱۹۳۸: ۲۷۱). در سطحی عمیق‌تر، جادوی انتشاری پیوندی ناگسستنی با مرگ و زندگی دارد. زیرا هرگونه انتقال نیرو، شکلی از جابه‌جایی انرژی حیاتی است: آنچه از یکی کاسته می‌شود، به دیگری افزوده می‌شود. از این رو، در آیین‌های قربانی یا در نبردهای اسطوره‌ای، نیروی مرگ می‌تواند ابزار زایش یا قدرت شود. مرگ، در منطق این جادو، خود نوعی انرژی زنده است که از جسم مرده به جسم زنده سرایت می‌کند. «معروف‌ترین روش انتشاری، نشان‌دادن یا نشان‌استخوان است. احتمالاً در اصل، استخوان باید از جسد یک مرد مرده گرفته می‌شد، زیرا در آن صورت قدرت مرگ در خود داشت و بنابراین بهتر می‌توانست خواست انجام‌دهنده را بیان و منتقل کند» (همان: ۲۷۱).

پیشینه تجربی

محمد فاطمی منش (۱۴۰۳) در قسمتی از مقاله «واکاوی و تحلیل باورهای اساطیری موجود در داستان‌ها و افسانه‌های سیستانی» به جایگاه اساطیری استخوان و تقدس آن نزد سیستانی‌ها و سکاها می‌پردازد. دنیل برایتون^۲ (۱۸۹۰) در مقاله «*Folk-Lore of the Bones*» به جایگاه فرهنگی استخوان در پیشینیان می‌پردازد؛ بیشتر تمرکز او بر تفکرات مردم آمریکا است و به این نتیجه می‌رسد که جایگاه اسطوره‌ای استخوان به زمان ازلی بازمی‌گردد. مریم کیان (۱۴۰۰) در کنفرانس «اثاری به شکل یا نقش انسان از جنس استخوان و عاج، مکشوفه از ایران باستان (بررسی موردی ۱۰ اثر)» به آثار کشف شده‌ای می‌پردازد که پیکره یا نقش، بر روی استخوان به کار رفته‌اند؛ برخی از این آثار، در شوش و چغازنبیل یافت شده‌اند. طاهره عزیزی پور و فرهنگ خادمی ندوشن (۱۳۸۶) در مقاله «اهمیت استخوان در شناخت فرهنگ گذشته بشر» به نقش استخوان به مثابه ابزار در گذشتگان می‌پردازد؛ استفاده‌های آگاهانه و ناآگاهانه گوناگون ابزاری استخوان را بررسی می‌کند و کارکرد آن‌ها را نزد پیشینیان را با دقت شرح می‌دهد؛ اما از کارکرد آن، به عنوان سلاح، سخنی نیامده. عباس عزیزی‌فر (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در *داراب‌نامه طرسوسی*» به نقش اساطیری عناصر، مکان‌ها، انسان‌ها و حیوانات پرداخته است. در این مقاله، به نقش مجموعه ماهی به عنوان سلاح، اشاره شده است. حسن حیدری و مژگان صادق‌پور مبارکه (۱۳۹۸) در مقاله «اسطوره خون (بررسی برخی کارکردهای وابسته به خون و نمود آن در شاهنامه)» به نقش اساطیری و جادویی خون که از اعضای بدن انسان است می‌پردازند و نقش خون که در مرگ زندگی می‌بخشد یا در بلاگردانی استفاده می‌شوند یا... که با دنیای اسطوره در تماس هستند را بیان می‌کنند. هیچ پژوهشی که به نقش اسطوره‌ای استخوان به مثابه سلاح و گرفتن جان بپردازد، یافت نشد.

روش‌شناسی

این پژوهش از نوع تحلیلی است و با رویکردی تطبیقی انجام می‌پذیرد. در گام نخست، روایت‌های اساطیری‌ای که در آن‌ها استخوان نقش دارد، گردآوری و توصیف می‌شوند. سپس پیوند استخوان با جادو، مرگ و زندگی بیان می‌شود. در ادامه، نمادها و دیگر عناصر اسطوره‌ای مرتبط با کشتن به‌وسیله‌ی استخوان از منظر معناشناختی و فرهنگی بررسی می‌شوند تا کارکردهای نمادین و جادویی آن‌ها آشکار شود. تمرکز بر اساطیر ایرانی است اما برای درک بهتر، به اساطیر جهانی اشاره می‌شود.

¹ Elkin

² Daniel Brinton

یافته‌ها

استخوان در نقش آفرینش جهان

نقش استخوان در اساطیر آفرینش، نقشی بنیادین و زایش‌گر است. استخوان در این سطح، تنها یک عنصر فیزیکی یا نماد مرگ نیست، بلکه به عنوان هسته‌ی سخت، فناپذیر و زاینده‌ی حیات، در خود بنیاد جهان‌زایی جای می‌گیرد. در اساطیر آفرینش، استخوان هرگز ضد حیات نیست. برعکس، آن چکیده‌ی پایدار حیات است که پس از مرگ یک صورت، برای ساختن صورت دیگر به کار می‌رود. جهان از استخوان ساخته می‌شود، چون جهان نیازمند اسکلتی سخت، اصلی زاینده و جوهره‌ای آکنده از حیات است تا بتواند پابرجا بماند و بارور شود. استخوان در این نقش، همان خمیرمایه‌ی هستی است: ماده‌ی اولیه‌ای که مرگ و زندگی را در خود یکی کرده و به کیهان نو، ساختار و جان می‌بخشد.

در آیین مانوی، مهر ایزد با پنج فرزندش بر تاریکی چیره می‌شوند و از پوست ارخون‌ها^۱ آسمان را می‌سازند، از گوشتشان، خاک و از استخوان‌هایشان، کوه‌ها را می‌آفرینند (اردستانی رستمی، ۱۳۹۵: ۲۳) این دیدگاه مانی، به داستان کیومرث که پیش از دین مانی، در ایران رواج داشته، شباهت دارد: «بعد از سی سال که کیومرث می‌میرد، از سرش سرب؛ از خون، ارزیز؛ از مغز، سیم؛ از پا، آهن؛ از استخوان، روی... به وجود می‌آید (خوارزمی به نقل از بندهش، ۱۳۹۶: ۲۰۹).

نمونه‌هایی از این دست در اساطیر سراسر جهان یافت می‌شود؛ به عنوان مثال، در اساطیر اسکاندیناوی، یمیر که به نیای تمام موجودات شرور تبدیل شد و فرزندانی آورد، توسط اودین، ویلی و وه کشته می‌شود. آن‌ها پس از کشتن یمیر، تصمیم می‌گیرند که از تمامی اعضای بدن او جهان را خلق کنند: «از بدن او، زمین، آسمان و دریا را ساختند. خود بدن به زمین تبدیل شد، استخوان‌ها به کوه و سنگ تبدیل شدند، موها به درختان و علف تبدیل شدند، جمجمه به گنبد آسمان تبدیل شد...» (مونچ^۱، ۱۹۲۶: ۲). یا در روایتی آمده که انسان از استخوان‌های مادر نخستین به وجود آمده‌اند: «در اسطوره‌های گوناگون یونانی، برای نمونه، چنان‌که در داستان کادموس آمده، انسان‌ها از دندان‌های اژدها ساخته شدند؛ یا از استخوان‌های مادر، یا... از سنگ‌ها، یا از خاکستر تیتان‌ها...» (بیرل^۲، ۲۰۰۶: ۳۸).

نقش جادویی و ماورائی استخوان

اعتقاد به زندگی پس از مرگ در ادیان، اساطیر و تفکرات کهن دیده می‌شود؛ شاید همین اعتقاد است که باعث می‌شود آدمی مراقب اعمال خود باشد و تا جایی که ممکن است از اعمال ناپسند دوری کند؛ زیرا روح افراد مرده در دنیای دیگر همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهند. زمانی که چنین تفکراتی به وجود آمد، انسان تمام راه‌های ارتباطی را با روح مردگان را امتحان کرد تا با آن‌ها ارتباط برقرار کند. بسیاری از اعمال جادویی و اساطیری، به دنبال اعتقاد به زندگی پس از مرگ، برای این ارتباط شکل گرفت. اما چطور می‌توان این روح را فراخواند و به کمک او موجودات این دنیا را تحت تاثیر قرار داد؟ در اساطیر و ادبیات عامه، استخوان یکی از راه‌های ارتباطی با دنیای مردگان است. وقتی استخوان از بدن مرده جدا می‌شود، گویی نیروی مرگ در آن متمرکز می‌شود؛ جادوگر با به‌کارگیری آن، همان نیروی مرگ را به سمت دیگری روانه می‌کند. جادوگر چیزی نمی‌گوید، کاری نمی‌کند؛ تنها جهت استخوان را عوض می‌کند، و نیرو جاری می‌شود. این عمل نمونه‌ای ناب از جادوی انتشاری خالص است؛ نیرویی که از درون سوژه به بیرون ساطع می‌شود، بدون نیاز به تماس یا نمادسازی. استخوان که بی‌جان و نمادی از مرگ است، می‌تواند با ارتباط با بدن زنده، همانند خود را از آن بسازد و به نوعی او را بکشد؛ اما زمانی که تماس فیزیکی در میان نباشد، از جادوی انتشار استفاده می‌شود؛ یعنی بدون نیاز به تماس فیزیکی، مریضی یا

¹ Munch

² Birrell

مرگ را برای فرد جادو شده، به ارمغان می‌آورد. در بسیاری از افسانه‌ها و اسطوره‌ها، استخوان نقش پررنگی دارد و نقش خود را ایفا می‌کند. استخوان گاه می‌میراند و گاه زندگی می‌بخشد، گاه جادو می‌کند و گاه جادو را باطل می‌کند. چنانچه در بهرام‌یشت، زرتشت از اهورامزدا در مورد چگونگی محافظت در برابر مردمان بدخواه و ساحران می‌پرسد؛ اهورامزدا استخوان و پر مرغ وارغن را محافظ در برابر بدی‌ها و ساحره معرفی می‌کند که انسان را قدرتمند می‌کند و همگان از قدرت این فرد می‌ترسند (ر.ک. پورداوود، ۱۳۷۷: ۱۲۷). مرغ وارغن که یکی از چهره‌های بهرام است و بسیاری آن را سیمرغ و بسیاری آن را همای می‌دانند، حیوانی اسطوره‌ای و چه بسا توتمی و مقدس است. در نمونه دیگر، استخوان جنبه دارویی دارد، هرچند که گذشتگان، علم پزشکی را جادو و پزشک را جادوگر می‌دانستند: «استخوان‌های فسیلی با پنج رنگ، یعنی رنگ‌های پنج اژدها... برای اهداف دارویی محسوب می‌شدند» (جین^۱، ۱۹۹۸: ۱۴). می‌بینیم که استخوان، تنها جلوه‌ای تاریک و مرگ‌آور ندارد اما ارتباطی که استخوان با مرگ دارد، کاملاً با آسمان و زیر زمین در ارتباط است. انسان یا حیوان مرده و در جهانی دیگر است؛ اما استخوانش، در جهان زندگان باقی مانده.

«شاخه‌ای پر بار از جادوی هومیوپاتیک وجود دارد که از طریق مردگان عمل می‌کند؛ چرا که همان‌گونه که مردگان نه می‌بینند و نه می‌شنوند و نه سخن می‌گویند، بر اساس اصول هومیوپاتیک می‌توان با استفاده از استخوان‌های مردگان یا هر چیز دیگری که آلوده به عفونت مرگ است، مردم را کور، کر و لال نمود» (فریزر، ۱۹۲۵: ۳۰). زمانی که استخوان می‌تواند مانند صاحبش، دیگری را لال، کر یا کور کند، می‌تواند قلب او را نیز از حرکت باز ایستاند یا رگ‌های او را خالی از خون کند. مرگ یک فرد اسطوره‌ای مانند کیومرث و تولد او به شکلی که هر قسمت از اعضای بدنش قسمتی از جهان را شکل می‌دهد؛ بی‌شک با تولد، مرگ، تولد و آشناسازی ارتباط دارد. کیومرث می‌میرد و به شکل جهانی متولد می‌شود. کشتن به وسیله استخوان موجودی که مرده است و سپس تولد در دنیای دیگر آشناسازی را میان دو موجود پیوند می‌دهد، به صورتی که یکی می‌شوند.

نمونه‌های دیگری از جادو، در استرالیا وجود دارد. «بومیان استرالیای جنوب شرقی گمان می‌کنند که می‌توان با فرو کردن تکه‌های تیز کوارتز، شیشه، استخوان یا زغال سنگ در جای پای کسی خود او را چلاق کرد» (فریزر، ۱۹۲۵: ۴۴). این عمل، نمونه‌ای از جادوی سرایت است که با استخوان ممکن است؛ جادویی که بر پایه‌ی پیوند نامرئی میان شخص و نشانه‌ی او بنا شده. هرگونه دخالت در جای پا، به منزله‌ی تأثیر مستقیم بر بدن واقعی فرد است؛ فروکردن استخوان در جای پا، همان کاشتن مرگ در مسیر زندگی است. شخص قربانی، بی‌آنکه در تماس مستقیم با عامل جادو باشد، گرفتار نیروی مرگی می‌شود که از راه جای پا، به او منتقل می‌شود.

استخوان به عنوان سلاح

انسان کهن، در مواجهه با مرگ، هیچ‌چیز را به اندازه‌ی استخوان، پایدار و نیرومند نمی‌یافت. آن‌گاه که گوشت و پوست فرو می‌ریخت، استخوان باقی می‌ماند و از این ماندگاری، مفهومی از قدرت نهفته پدید می‌آمد. از همین‌رو، استخوان نه تنها به ماده‌ای آیینی و مقدس بدل شد، بلکه در روایت‌های بسیاری، به سلاحی زنده و حامل نیرو تبدیل گردید. در بسیاری از اساطیر، سلاحی که از استخوان ساخته می‌شود یا خود استخوانی که به عنوان ابزار قتل به کار می‌رود، در حکم تجسم مرگ است. قهرمان با به کارگیری آن، از مرگ برای تسلط بر مرگ استفاده می‌کند؛ یعنی از ماده‌ی فنا برای ایجاد قدرت و بقا. به همین دلیل، کنش کشتن با استخوان در سطحی نمادین، بازآفرینی چرخه‌ی مرگ و زندگی است؛ جایی که مرگ دیگر دشمن نیست، بلکه منبع نیرو است.

^۱ Jin

از پرننگ‌ترین جنگ‌ها با استخوان در ایران؛ جنگ داراب با سمنداک و برادر سمنداک، گنبدو است؛ زمانی که سمنداک به دنبال داراب است و داراب خود را در دریا می‌افکند و به جزیره‌ای می‌رسد:

داراب پس از رسیدن به خشکی، با استفاده از آرواره ماهی مرده به نبرد با سمنداک می‌پردازد و او را از پای درمی‌آورد. سپس برادر سمنداک، گنبدو، برای خون‌خواهی وارد میدان می‌شود و با استخوان ماهی با داراب می‌جنگد. نبردی سخت میان آن دو درمی‌گیرد؛ هر یک دیگری را بر زمین می‌زند، اما سرانجام داراب بر گنبدو چیره می‌شود و او را می‌کشد. یاران گنبدو نیز به یاری او می‌شتابند، ولی داراب با همان استخوان ماهی به آنان حمله کرده، زخمی‌شان می‌کند و به آب می‌افکند، هرچند خود نیز از شدت نبرد ناتوان و بر زمین می‌افتد. (ر.ک. طرطوسی، ۱۳۵۶: ۸۳-۸۵)

در اسطوره، پیوندی عمیق و تأمل‌برانگیز میان آرواره، مرگ و آشناسازی وجود دارد که فراتر از نمادگرایی ساده، به قلب چرخه‌ی حیات و زوال بازمی‌گردد. «درواقع، مجموعه بر تارک اسکلت نشسته است و جسم تنها بخش زوال ناپذیر است، درست مانند روح، از این جهت است که نیروی حیاتی را مختص به آن می‌دانند» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴، ج: ۱، ۴۴۶). استخوان آرواره، رابطه مستقیم با مرگ، کالبد و جسم حیوان دارد و هم به واسطه تبدیل شدن به سلاح، وارد دنیای فعلیت و قدرت می‌شود. آرواره از منظر نمادین با خوراک، گاز گرفتن و دهان پیوند دارد؛ بنابراین وقتی آرواره به‌عنوان سلاح به‌کار می‌رود، هم نماد بلعیدن دشمن و هم نماد مرگ را به خود می‌گیرد. بلعیدن به وسیله هیولا در آشناسازی وجود دارد: «در آشناسازی معتقد هستند که هیولا نوآموز را می‌بلعد و نوآموز از نو متولد می‌شود» (الیاده، ۱۳۶۸: ۸۱). درواقع، دشمن، به شکلی نمادین توسط هیولا بلعیده می‌شود، دیگر پس داده نمی‌شود و این تولد در دنیایی دیگر یعنی جهان مردگان است. آرواره ماهی، نقش هیولا و مرگ‌آور ایفا می‌کند، دشمنان داراب را با خود یگانه می‌کند و می‌میراند. استخوان ماهی در مرز جهان زندگان و جهان مردگان است؛ میان مرگ و زندگی، میان خودآگاه و ناخودآگاه. ماهی، با آب و دریا یعنی قلمرو ناخودآگاه و جهان ارواح، پیوند دارد. آن ماهی دیگر در جهان جسم نیست، اما جوهرش در استخوان باقی است زیرا «تصور بر این است که روح در استخوان‌ها به سر می‌برد و از این‌رو احتمال تجدید حیات شخص یا حیوان، از استخوان‌هایش را می‌دهند» (الیاده، ۱۳۸۷: ۲۵۹). داراب با لمس این استخوان، به نوعی از جهان زندگان عبور می‌کند؛ گویی انرژی یا روح ماهی در او حلول می‌کند و او را به مرحله‌ای تازه از هستی می‌برد؛ این دقیقاً همان منطق جادویی است که اتصال بین روح ماهی در جهان دیگر و استخوان او در این جهان را ممکن می‌کند؛ داراب مرکز این اتصال است. داستان شمشون که در تورات آمده، بسیار به داستان داراب شباهت دارد:

روح یهوه بر شمشون فرو ریخت و ریسمان‌هایی که بر بازوان داشت چون نخ‌های کتان سوخته به آتش شد و بندها از دستش گشوده گشت. آرواره الاغی را یافت که هنوز تازه بود و دست دراز کرد و آن را برگرفت و هزار مرد را با آن فرو کوفت. آنگاه شمشون گفت: با آرواره الاغ، ایشان را خرد کردم. با آرواره الاغ، هزار مرد را فرو کوفتم (عهد عتیق، ۱۳۹۹، جلد ۲، داوران ۱۶: ۲)

الاغ در تورات یک توت‌م نیست؛ کشتن هزار دشمن توسط شمشون، فر شمشون است که در فرهنگ ایرانی نیز مشابه آن برای پادشاهان وجود دارد. روح یهوه بر سامسون نازل می‌شود و نیروی فوق‌العاده‌ای به او داده می‌شود؛ همین توان الهی است که امکان انجام عملی معجزه‌آسا را فراهم می‌آورد. «تبدیل شدن به اسکلت، برابر با ورود مجدد به رحم این زندگی نخستین یعنی تجدید حیات تمام و کمال و تولد دوباره عارفانه است... تبدیل شدن به اسکلت، تقریباً اهمیتی زاهدانه و ماورا طبیعی دارد...» (الیاده، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

سه عنصر کلیدی کنار هم قرار می‌گیرند: ۱. حضور نیروی الهی یا یهوه ۲. انتخاب و استفاده از استخوان حیوانی به‌مثابه ابزار عمل ۳. نتیجه قدرت‌نمایی که مرز میان مرگ و زندگی، جسم و معنا را دگرگون می‌سازد.

شاید بتوان گفت، هیچ اثری در ایران، به اندازه شاهنامه، داستان‌ها و اساطیر ایرانی را در خود جای نداده و ناخودآگاه جمعی ایرانیان را بیدار نمی‌کند. در شاهنامه نیز، استفاده از استخوان به عنوان سلاح را، در داستان اسکندر می‌بینیم.

وزان تیره شد دیده‌ی شهریار	سپاه انجمن شد هزاران هزار	در این تصویر شگفت
بکشتند بسیار پرخاشجوی	به سوی سکندر نهادند روی	از فردوسی، استخوان خود
همی بر تن مرد بگذاشتند	به جای سنان استخوان داشتند	را به جای سلاح می‌نشانند.
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۶: ۸۱)		این تنها یک جایگزینی
		ساده نیست، بلکه

دگرگونی ماهوی یک ابزار جنگی است. سنان یا نیزه، نماد مبارزه و هنر رزم آدمی است، اما هنگامی که استخوان جای آن را می‌گیرد، کل این نظام، واژگون می‌شود. سلاح، از جنس مرگ و از پیکر موجودی مرده، سر برمی‌آورد. این، ظهور سلاحی است که ریشه در جهان ارواح و نیروهای نخستین دارد، نه در کارگاه آهنگری. بنابراین، حمله با چنین ابزاری، تنها یک زخم فیزیکی نیست؛ انتقال یک نفرین، یا یک جوهره‌ی مرگ‌آلود است که از ذات خود سلاح سرچشمه می‌گیرد. نه تنها در ایران، بلکه در اساطیر جهان، استفاده از استخوان به عنوان سلاح، دیده می‌شود.

در بین مردم مائوری^۱ سلاح‌هایی وجود دارد که از استخوان و چوب ساخته شدند؛ پاتو^۲ شناخته شده‌ترین این سلاح هاست و نمونه کوچک‌تر آن، واهایکا نام دارد که در داستان راهبری وجود دارد: «در آنجا او قدم می‌زد و جلو و عقب می‌رفت، گویی که در حال خطاب به گروهی از جنگجویان است، در حالی که سلاح ساخته شده از استخوان نهنگ در دست داشت» (روی^۳، ۲۰۰۵: ۱۶۸). یکی دیگر از سلاح‌های بلند مردم مائوری، سلاحی است که تهواتهوا نامیده می‌شود. «سلاح دیگری که نماد اقتدار و رهبری بود، تبر جنگی یعنی تهواتهوا یا پایاکا بود که از استخوان یا چوب سخت ساخته می‌شد» (ترگری^۴، ۱۹۷۳: ۳۱۲). «مانند دیگر سلاح‌ها، واهایکا نه تنها در جنگ، بلکه در مراسم و سخنرانی‌ها نیز استفاده می‌شد، جایی که رؤسا از آن برای تأکید بر نکات خاص در هنگام سخنرانی استفاده می‌کردند» (ایونز^۵، ۲۰۰۲: ۳۸). همراه داشتن سلاح در هنگام سخنرانی، هنگام حالت آماده‌باش آن قبیله را می‌بینیم که به مردم قبیله، قوت قلب می‌دهد و نقشی خاص ایفا می‌کند: مرگ در دست ماست.

«استفاده از استخوان برای ساختن سلاح‌های الهی یا آلت موسیقی در هند و تبت هم رایج بوده، زیرا ریاضت برای عبور از مرحله مرگ به زندگی و رسیدن به جاودانگی بوده است» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۷۰). نمونه آن داستان مرگ و ریترا به دست ایندرا است که به کمک استخوان دادهیچی^۶ ممکن می‌شود. تواشتری، به دستور برهما، تیری که از استخوان دادهیچی می‌سازد را اجرا می‌نامد. ایندرا، با همان تیر، و ریترا را از بین می‌برد (ویاسا^۷، ۲۰۱۲: ۱۱۷۳-۱۱۷۲). در جادوی دومی که فریزر معرفی می‌کند، شباهت یا پیوند میان شیء و موجود واقعی، اثرهای مستقیم بر آن موجود را می‌آفریند، استخوان دادهیچی به عنوان جانشین جسم او، نیروی

^۱. Patu

^۲ Rewi

^۳ Tregear

^۴ Evens

^۵. Dadhichi

^۶ Vyasa

فانی و مرگ‌آفرینش را به تیر منتقل می‌کند. در داستان هندی سامکارا و اوگرا-بهیراوا هم داستان استخوان داده‌چی آمده (لورزن^۱، ۱۹۷۲: ۳۳). در تمام نمونه‌ها یک جادویی مشاهده می‌شود: مرگ با مرگ مهار می‌شود.

رابطه استخوان با مرگ و زندگی

استخوان؛ این ماده‌ی سخت و به‌ظاهر بی‌جان، در واقع محور یک دگردیسی بزرگ است. استخوان، خودِ مرگ داده‌شده است، اما به‌طور هم‌زمان، تنها امید برای زندگی بخشیدن دوباره. این پارادوکس هسته‌ای، در قلب بسیاری از روایت‌های آفرینش و آیین‌های گذار نهفته است.

«استودان یا ستودان نام حفره‌هایی است که به صورت منظم و چهارضلعی، یا بدون ترتیب و ساده در درون سنگ کوه ایجاد کرده، استخوان‌های مردگان را در آن می‌نهد و دهانه آن را می‌بستند... لفظاً یعنی جای استخوان» (اوشیدری، ۱۳۷۸: ۱۰۶).

استودان، تنها یک گور ساده یا محل نگهداری باقی‌مانده نیست. این مکان، نقطه‌ای کلیدی در چرخه‌ای نمادین از مرگ تا تولد دوباره است. بر اساس آیین‌های کهن، استخوان در اساطیر به عنوان جایگاه اصلی نیروی زندگی و جوهره جاودانگی موجود تلقی می‌شود. گذاشتن استخوان‌ها در این حفره‌های سنگی، مانند کاشتن دانه‌ای در زمین بود. استودان، همچون رحمی سنگی یا پوششی محافظ، استخوان‌ها را برای دورانی نگهداری می‌کرد تا از گزند حیوانات و باران در امان بمانند.

«پس از گذشت زمان، استخوان‌ها را از استودان بیرون می‌آوردند و با پوشش‌های گران‌بها، بر بلندی قرار می‌دادند، جایی که دور از دسترس حیوانات باشد و باران نبارد، سپس آن‌ها را ستایش می‌کردند» (ر.ک. رضی، ۱۳۷۰: ۶۹۸-۶۹۰). بیرون آوردن استخوان‌ها پس از گذشت زمان، پوشاندن آن‌ها با لباس‌های گران‌بها، و ستایششان، مرحله نوزایی این چرخه را تکمیل می‌کند. این آیین نشان می‌دهد که استخوان‌ها دیگر ماده‌ای پلید یا متعلق به مرگ صرف نیستند، بلکه پس از پالایش در دل سنگ و گذر زمان، به موجوداتی مقدس و قابل ستایش تبدیل شده‌اند. آن‌ها اکنون نموداری از نیاکان جاویدان یا صورتی دیگر از زندگی هستند که بر بلندی قرار می‌گیرند. بنابراین، استودان در این نگاه اساطیری، گذرگاه یا کوره دگرگونی است. مرگی که با دفن نخستین گوشت و فساد آن کامل می‌شود، در اینجا پایان راه نیست. مرگ وارد مرحله دوم و پنهانی خود می‌شود: استخوان در پناهگاه سنگ، نوعی دوران خواب یا بارداری را سپری می‌کند تا سرانجام برای تولد دوباره در قالب یک وجود ستوده و جاودانه، از گور سنگی خود بیرون آورده شود. این چرخه تولد، مرگ، تولد؛ بر جاودانگی روح و عنصر حیات در استخوان تأکید می‌ورزد.

نمونه اسطوره‌ای دیگری که در فرهنگ ایرانی، با استخوان، مرگ و زندگی در ارتباط است، هما است. هما، مرگی افسانه‌ای همانند سیمرغ است که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته می‌شده و به همین دلیل به مرغ سعادت نیز معروف است. قدما معتقد بودند که مرگی است استخوان‌خوار، که جانوری نیازارد و هرگاه بر سر کسی بنشیند، او را پادشاه کند... (یاحقی به نقل از طوسی، ۱۳۹۱: ۸۸۸). هما، پیوند استخوان، مرگ و تولد دوباره را در قالبی زنده و فرخنده متجلی می‌سازد. این پرنده، مرغ سعادت و پیک فال نیک، استخوان‌خوار توصیف شده است. هما، استخوان را نه برای نابودی، که برای دگردیسی و زایش بخت می‌خورد. این تفکر که اگر سایه هما بر فردی بی‌افتد، او سعادت‌مند می‌شود یا بر سر او بنشیند، پادشاه می‌شود، بر تقدس این پرنده، تأکید می‌کند. پرنده‌ای که با یک تماس ساده با فرد، چنین برکاتی را برای فرد به ارمغان می‌آورد، می‌تواند با خوردن استخوانش، نیرویی ایزدی به او بدهد. بنابراین، هما واسطه‌ای است که ماده‌ی ظاهراً مرده را می‌گیرد و در کوره‌ی وجود خود، آن را به حیات، فره و قدرت بدل می‌سازد. این عمل، آیین استودان را در حرکتی پویا و جاندار بازمی‌تاباند: همان‌گونه که استخوان در استودان، حفظ و سپس متولد می‌شد، در وجود هما نیز حفظ

¹ Lorenzen

و تبدیل به فال نیک می‌شود. اما برخلاف صحنه‌ی نبرد فردوسی، که در آن استخوان به سلاحی برای مرگِ دیگران بدل می‌شد، هما استخوان را برای زایش شکوهمندی در دیگری به کار می‌گیرد.

«همای استخوان خورد و هرگز که دید که فرهما آید از استخوان» (مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۴۰۵).

فره‌ی هما، جدا و مستقل نیست؛ او همان کیمیاگری زنده است که ماده‌ی مرگ را در وجودش به نیروی زندگی تبدیل می‌کند. بنابراین، تقدس او یک تقدس انتزاعی نیست، بلکه تقدسی کارکردی و فرآیندی است که هر بار با عمل خوردن استخوان تجدید و تأیید می‌شود. او هم مصرف‌کننده‌ی استخوان است، هم فرزند آن، و هم بخشنده‌ی برکت حاصل از آن. او نشان می‌دهد که تقدس، امری ایستا نیست، بلکه حاصل فرآیندی پایدار از رویارویی با مرگ و تبدیل آن به زندگی است.

«قداست استخوان در سیستان هم وجود دارد. استخوان‌های متوفی را در کدو قرار می‌دادند و مهر و موم می‌کردند،

سپس در تنور نگهداری می‌کردند» (کیخامقدم، ۱۳۹۶: ۳۵-۳۶).

در اینجا، کدو نقش رحم مصنوعی یا پوسته‌ی دوم را ایفا می‌کند. کدو، با شکل گرد و محفظه‌ی درونی خود، نماد باروری و نگهداری در بسیاری از فرهنگ‌هاست. قرار دادن استخوان‌ها در کدو و مهر و موم کردن آن، دقیقاً بازآفرینی عمل جای‌گیری جنین در رحم و بسته شدن آن برای دوره‌ی بارداری است. سپس، این رحم نمادین در تنور گذاشته می‌شود. تنور، به عنوان مکانی گرم و محافظت‌شده، همان نقش غار، گور یا استودان سنگی را بازی می‌کند؛ مکانی که فرآیند دگرگونی در آن، به دور از آسیب و در سکون و گرمای مناسب، صورت می‌پذیرد. این ترکیب، در واقع بازسازی یک سیستم کامل نگهداری و دگردیسی است. کدو به عنوان رحم نرم و محافظ، و تنور به عنوان محیط امن و پایدار بیرونی. بنابراین، این سنت سیستان، یک استودان آیینی پویا است. اینجا استخوان‌ها تنها در حفره‌ای سنگی رها نمی‌شوند، بلکه عمداً در محفظه‌ای زاینده، یعنی کدو و در گرمای زندگی‌بخش، یعنی تنور، قرار می‌گیرند تا فرآیند تبدیل از مرگ به زندگی، فعالانه تقویت و هدایت شود. این عمل، باوری عمیق را منعکس می‌کند: استخوان، نه مرده، بلکه در حال خواب زاینده است، و باید در شرایطی مشابه رحم مادر نگهداری شود تا بتواند به مرحله‌ی نوین حیات قدم بگذارد.

تقدس استخوان مردگان، در فرهنگ‌های دیگر ایرانی نیز یافت می‌شود؛ به عنوان مثال: «سکاها به جای زیارتگاه‌های خود، به گور مردگانشان احترام فراوان می‌گذاشتند» (رایس، ۱۳۷۰: ۸۲). این نکته مهم نشان می‌دهد که در نگاه سکاها، خود استخوان و محل آرامش آن، عین تقدس به شمار می‌رفته است. احترام به گور مردگان، به جای زیارتگاه‌های ساخته‌شده، گواه آن است که آنان استخوان نیاکان را واسطه‌ی مستقیم و ملموس پیوند با نیروی فرابشری و سرچشمه‌ی هویت قبیله می‌دانستند. گور در اینجا تنها محل دفن نیست؛ نیایش‌گاهی طبیعی و استودان جمعی است که هسته‌ی سخت و باقی‌مانده‌ی نیاکان در آن نگهداری می‌شود.

در ابیات بسیاری از شاعران، نقش استخوان را می‌بینیم که نشان از تاثیرگذاری این عضو اسطوره‌ای است؛ به کارگیری آن یا بر پایه‌ی افسانه‌ها است یا روایت‌های دینی. نمونه‌ی آن، در شعری از مولانا وجود دارد:

خواند عیسی نام حق بر استخوان

از برای التماس آن جوان

حکم یزدان از پی آن خام مرد

صورت آن استخوان را زنده کرد (مولانا، ۱۳۷۵: ۶۸)

در اینجا، استخوان بار دیگر محور معجزه قرار می‌گیرد، اما این بار نه در چرخه‌ای طبیعی یا جادویی، بلکه با خواندن نام حق بر آن. عمل حضرت عیسی، به عنوان یک پیامبر، واژگونی کامل منطق مرگ طبیعی است: او صورت استخوان را زنده می‌کند. همین ساختار به ظاهر مرده، قابلیت دریافت حیات دوباره را در خود دارد. این دقیقاً همان اصل اساطیری است که در استودان و آیین کدو و تنور نیز

دیده می‌شد: استخوان، ظرف بالقوه‌ی زندگی است. تفاوت در اینجاست که در اسطوره، این زایش در چرخه‌ای نمادین و طبیعی رخ می‌داد، اما در اینجا با فرمان یزدان و کلمه‌ی پیامبر، آن‌هم بی‌درنگ و معجزه‌آسا محقق می‌شود. زندگی تمام‌عیار و بی‌واسطه، که از دل مرگ تمام‌عیار، یعنی استخوان، با کلمه‌ی حق، زاده می‌شود. در اینجا، استخوان به آزمون نهایی قدرت حیات‌بخشی الهی تبدیل می‌شود و نشان می‌دهد که حرمت و تقدس استخوان در اساطیر، در حقیقت، اشاره‌ای ناخودآگاه به همین قابلیت بی‌نهایت باززایی بوده است که در سطح الوهیت، به طور کامل محقق می‌شود.

توراجائی‌های سلب مرکزی^۱ معتقدند که چیزهای یکسان با گوهر اثیری که در آن‌ها نهفته است همدیگر را جذب می‌کنند؛ بنابراین استخوان فک گوزن و خوک وحشی را در خانه‌های خود قرار می‌دهند تا ارواحی که مایه زندگی آن استخوان هاست، جانوران زنده‌ی از آن نوع را، بر سر راهشان قرار دهد تا شکارش کنند (ر.ک. همان: ۱۸). قراردادن استخوان در خانه، نوعی کنترل نمادین بر مسیر حیات و مرگ حیوانات است؛ یعنی جادوگر از طریق استخوان، نیروی مرگ و زندگی موجود را احضار کرده و هدایت می‌کند تا شکار انجام شود. نیرویی که زمانی در بدن جانور جریان داشت، در استخوان باقی می‌ماند و می‌تواند در اختیار انسان قرار گیرد.

در پهنه اساطیر، سوزن نه صرفاً ابزاری برای دوخت، که ابزاری برای پیوند میان مرگ و زندگی است؛ نقطه‌ای ظریف اما تعیین‌کننده که تاروپود حیات انسان و جهان را می‌بافد و گاه، رشته حیات را گسیخته و به ورطه فنا رهنمون می‌شود. اگر قسمتی از بدن جراحت داشته باشد، با سوزن دوخته می‌شود اما شکل اولیه را به خود نمی‌گیرد و این به منظور گذر از مرگ اتفاق می‌افتد. پس بدین شکل ارتباط عمیقی بین زندگی بخشیدن دوباره، به قسمتی از جسم که پا در ورطه مرگ گذاشته، اتفاق می‌افتد. در بسیاری از نقاط ایران، سوزن‌های استخوانی یافت شده که می‌تواند با این دیدگاه اساطیری ساخته شده باشد: نقش سوزن با استخوان بسیار پررنگ شده و زندگی بخشیدن دوباره را ممکن می‌کند؛ در این حالت، سوزن، تجسم زنده دیالکتیک مرگ و زندگی می‌شود. در تپه عبدالحسین «از استخوان حیوانات، مخصوصاً گوسفند و بز، ابزار و ادوات مختلف مانند درفش و سوزن و مهره ساخته می‌شد. از استخوان حیواناتی مانند گوزن، گراز، گرگ یا پلنگ نیز ادواتی ساخته شده است» (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۸۲: ۲۵۶). از این دست موارد، بسیار وجود دارد. به عنوان مثال: در تپه سبز (همان: ۱۸۶) در چغانوت (همان: ۲۰۵) در تل ابلیس (همان: ۴۱۴) و... بنابراین، استخوان وسیله‌ای است که می‌تواند از زندگی را از مرگ بیرون بکشد، انسجام دنیوی را برگرداند و میان مرگ و زندگی را پیوندی عمیق برقرار کند. ظهور کردن سوزن در نقش متولد کردن دوباره استخوان مردگان، بسیار شبیه به اسطوره بابایاگا است. بابایاگا که از اساطیر روس و تجسمی از مرگ است، تمام زندگی‌اش پر از استخوان است. او خانه‌ای دارد که از استخوان ساخته شده و استخوان‌های قربانیانش دروازه و حصار را تشکیل می‌دهند که اطراف خانه‌اش را احاطه کرده است؛ این استخوان‌ها نه تنها نماد ارتباط بابایاگا با مرگ هستند، بلکه نقش او به‌عنوان منبع حیات جدید را نیز نشان می‌دهند، زیرا او زندگی نو را از استخوان‌های مردگان می‌سازد (دیکسون-کندی^۱، ۱۹۹۸: ۲۵). استخوان‌ها در این روایت واسطه‌ای میان دو جهان هستند. جهان مردگان و جهان زندگان با مرگ هر قربانی، نیروی حیاتی او به استخوان‌ها منتقل می‌شود و جادوی بابایاگا این نیرو را به محیط اطراف یا موجودات دیگر منتقل می‌کند. این ویژگی استخوان، امکان خلق نیرو و زندگی نو را از دل مرگ فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که در اساطیر، مرگ صرفاً پایان نیست، بلکه دروازه‌ای برای تولد، باززایش و ادامه‌ی نیرو است.

¹ Dixon-Kennedy

نتیجه‌گیری

در تمام نمونه‌های اسطوره‌ای مورد بررسی، استخوان به‌منزله‌ی جوهر مادی مرگ و زندگی ظاهر می‌شود. برخلاف گوشت و خون که می‌پوسند و از میان می‌روند، استخوان باقی می‌ماند و همین پایداری، آن را به حامل نیروی مرگ بدل می‌کند. استخوان به‌عنوان باقی‌مانده‌ی بدن مرده، حامل این نیروی مرگ است و می‌تواند میان دو جهان زندگان و مردگان، جریان ایجاد کند. از همین‌رو در جادوهای انتشاری، اشاره کردن یا نشان استخوان، عملی است برای فرستادن مرگ، گویی خود استخوان زبانی دارد که فرمان مرگ را می‌دهد. وقتی داراب با استخوان ماهی می‌جنگد یا شمشون با آرواره‌ی الاغ هزار مرد را می‌کشد، عمل قتل نه صرفاً فیزیکی بلکه انتقال نیروی مرگ از درون استخوان به قربانی است. استخوان در اینجا ابزار جادویی است که مرگ را در خود ذخیره دارد و با هر ضربه، آن را آزاد می‌کند. در این روایات اسطوره‌ای، مرگ، هم از طریق جادوی شباهت، از حیث تماس جسمانی استخوان و هدف و هم جادوی انتشاری، از حیث انتقال نیروی مرگ به دشمن منتقل می‌شود. بدین ترتیب، استخوان را می‌توان جوهر فشرده‌ی مرگ دانست. در واقع، به کار گرفتن مرگی که پیش‌تر رخ داده تا مرگی دیگر پدید آید. همزمان، استخوان مرز میان مرگ و زندگی را نیز نشان می‌دهد. در اساطیر، مرگ فیزیکی قربانی یا ماده‌ی مرده‌ی استخوان، تنها پایان نیست؛ بلکه زمینه‌ای برای باززایی و تولد دوباره فراهم می‌آورد. جوهر درونی استخوان، با قدرت جادویی یا الهی فعال می‌شود و این نیروی متمرکز می‌تواند در جهان دیگر یا در دست جادوگر، حیات یا توان تازه‌ای خلق کند. بدین ترتیب، استخوان هم نماد فنا است و هم ابزار استمرار و انتقال نیرو مرگ در آن ذخیره می‌شود و از طریق آن امکان باززایی یا تجدید حیات در دنیای ماورالطبیعه ایجاد می‌شود. این هم‌آمیزی دوگانه‌ی مرگ و باززایی، استخوان را به شیء مقدس بدل می‌کند؛ چیزی که هم مرگ را حمل می‌کند و هم توانایی هدایت نیروی زندگی و باززایی را دارد که چرخه‌ی تولد، مرگ، تولد؛ به وسیله‌ی آن ادامه دارد؛ درست به مانند استودان که استخوان مردگان را در خود دارد یا استخوان در نقش سوزن که پیوندی میان مرگ و زندگی ایجاد می‌کند.

منابع

- الیاده، میرچا. (۱۳۶۸). *آیین‌ها و نمادهای آشناسازی: رازهای زادن و دوباره زادن*. ترجمه‌ی نصرالله زنگوئی. تهران: انتشارات آگه.
- (۱۳۸۷). *شمنیسم: فنون کهن خلسه*. ترجمه‌ی محمدکاظم مهاجری. تهران: ادیان.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۵). بررسی و بازسازی متنی مانوی (MIK III4970) (از جهان ماده تا بهشت روشنی). *مجله مطالعات ایرانی*. (۳۰) ۱۵، ۴۰-۱۹.
- اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۸). *دانشنامه‌ی مزدیسنا: واژه‌نامه‌ی توضیحی آیین زرتشت*. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- پوردوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *بشت‌ها*. جلد ۲. تهران: اساطیر.
- حیدری، حسن؛ صادق‌پور مبارکه، مژگان. (۱۳۹۸). اسطوره خون (بررسی برخی کارکردهای وابسته به خون و نمود آن در شاهنامه). *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*. (۵۵) ۱۵، ۱۴۰-۱۰۷.
- خوارزمی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). *تکوین و تحول چهره‌ی قهرمان در اسطوره‌ها و حماسه‌ی ملی ایران*. تهران: اطلاعات.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۰). مرگ در دیانت زرتشتی. *مجله آینه*. (۱۷) ۱۲-۹، ۱۹۴-۱۶۳.
- شوالیه، ژان؛ گربران، آن. (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*. ترجمه‌ی سودابه فضایی. جلد ۱. چاپ دوم. تهران: انتشارات جیحون.
- (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*. ترجمه‌ی سودابه فضایی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: انتشارات جیحون.

- طرطوسی، ابوطاهر. *داراب‌نامه طرطوسی به روایت ابوطاهر طرطوسی (قرن ششم هجری)*. به کوشش ذبیح الله صفا (۱۳۵۴). جلد ۱، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عزیزی پور، طاهره؛ خادمی ندوشن، فرهنگ. (۱۳۸۶). اهمیت استخوان در شناخت فرهنگ گذشته بشر. *مدرس هنر*. (۲)، ۶۱-۵۷.
- عزیزی فر، عباس. (۱۳۹۴). بررسی بن‌مایه‌های اساطیری در داراب‌نامه طرسوسی. *متن‌شناسی ادب فارسی*. (۲۸)، ۴، ۱۱۸-۱۰۱.
- عهد عتیق: *کتاب‌های حکمت (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم)*. ترجمه پیروز سیار. (۱۳۹۹). جلد ۲ و ۳، تهران: هرمس.
- فاطمی منش، محمد. (۱۴۰۳). واکاوی و تحلیل باورهای اساطیری موجود در داستان‌ها و افسانه‌های سیستانی. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*. (۷۶)، ۲۰، ۱۴۴-۱۱۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار. (۱۳۸۴). جلد ششم. نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- ملک شه‌میرزادی، صادق. (۱۳۸۲). باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهرنشینی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۵). *گزیده مثنوی مولوی*. تهران: انتشارات گلناز.
- کیان، مریم. (۱۴۰۰). آثاری به شکل یا نقش انسان از جنس استخوان و عاج، مکشوفه از ایران باستان (بررسی موردی ۱۰ اثر). *دومین کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران*. ۲۹ و ۳۰ اردیبهشت‌ماه، بابلسر: دانشگاه مازندران.
- کیخامقدم، احمد. (۱۳۹۶). افسانه‌های کهن نیمروز. جلد ۴. زاهدان: اوشیدا.
- گلسرخی، ایرج. (۱۳۷۷). *تاریخ جادوگری*. تهران: نشر علم.
- مسعود سعد سلمان. (۱۳۳۹). *دیوان مسعود سعد سلمان*. به تصحیح غلامرضا رشید یاسمی. تهران: پیروز.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۱). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. چاپ چهارم. تهران: فرهنگ معاصر.
- Ardestani Rostami, H. (۲۰۱۶/1395). Study and Reconstruction of a Manichaean Text (MIK III 4970): From the World of Matter to the Realm of Light. *Journal of Iranian Studies*. 15 (30), 19-40. (in Persian).
- Birrell, A. (2006). *Chinese myth and culture*. Cambridge: McGuinness China Monographs. (In English).
- Brinton, D. G. (1890). Folk-Lore of the Bones. *The Journal of American Folklore*, 3(8), 17-22. (in English).
- Chevalier, J. & Gheerbrant, A. (2005/1384). *Dictionnaire des symboles: mythes, rêves, coutumes....* (S. Fazaeli, Trans.). Volume ۱, 2nd ed, Tehran: Jeihoun. (In Persian).
- (2005/1384). *Dictionnaire des symboles: mythes, rêves, coutumes....* (S. Fazaeli, Trans.). Volume 2, 2nd ed, Tehran: Jeihoun. (In Persian).
- De Gubernatis, A. (1872). *Zoological Mythology*. Volume 1, Macmillan & co: New York. (In English).
- Dixon-Kennedy, M. (1998). *Encyclopedia of Russian and Slavic Myth and Legend*. Santa Barbara, CA: ABC-CLIO. (In English).
- Eliade, M. (1989/1368). *Rites and symbols of initiation*. (N. Zangoëi, Trans.). Tehran: Agah. (In Persian).
- (2008/1387). *Shamanism: Archaic Technigues of Ecstasy*. (M. K. Mohajeri, Trans.). Tehran: Adian. (In Persian).
- Elkin, A. P. (1938). *The Australian Aborigines: How To Understand Them*. Sydney, N.S.W: Angus & Robertson. (In English).
- Evans, J. (2002). *Māori Weapons in Pre-European New Zealand*. Auckland: Reed Publishing. (In English).
- Fatemimanesh, M. (2024). Exploring Mythological Beliefs in Sistani's Stories and Legends. *Mytho-Mystic Literature Quarterly Journal*. 20 (76), 115-144. (In Persian)
- Frazer, J. G. (1925). *The golden bough: A study in magic and religion (Abridged ed.)*. New York: The Macmillan Company. (In English).
- Golsorkhi, E. (1998/1377). *The History of Witchcraft*. Tehran: Elm Publishing. (In Persian).
- Jin, H. (1998). Narrative, visual model and dragon culture: A Narrative Analysis of Value Presentation in Two Movies Preferred by Chinese Adolescents. *Academic dissertation*, University of Helsinki, Faculty of Education. Helsinki: University of Helsinki. ISBN: 951-45-8342-6. (In English).
- Kharazmi, H. (2017/1396). *The Formation and Evolution of the Hero's Image in Iranian Myths and National Epics*. Tehran: Ettela'at. (In Persian).

- Kikha-Moghadam, Ahmad. (2017). Ancient Myths of Nimrouz. Volume 4. Zahedan: Oshida
- L'Ancien Testament: Les Livres Sapientiaux (À Partir de la Bible de Jérusalem). (P. Sayar, Trans.). (2020/1399) Volume 2, Tehran: Hermes. (In Persian).
- (P. Sayar, Trans.). (2020/1399) Volume 3, Tehran: Hermes. (In Persian).
- Lorenzen, D. N. (1972). *The Kapalikas And Kalamukhas: Two Lost Shaivite Sects*. Centre of Oriental Studies, El Colegio De Mexico. New Delhi: Thomson Press. (In English).
- Munch, P. A. (1926). *Norse Mythology: Legends of Gods and Heroes*. Translated from Norwegian by Sigurd Bernhard Hustvedt. New York: The American-Scandinavian Foundation. (In English).
- Pour Davoud, E. (1998/1377). *Introduction To The Yashts*. Volume 2, Tehran: Asatir. (In Persian).
- Rewi, P. (2005). *Te Ao o te Whaikōrero*. A thesis submitted for the degree of Doctor of Philosophy At the University of Otago. Dunedin: New Zealand. (In English).
- Rice, T. T. (1991/1370). *The Scythians*. (R. Behzādī, Trans.). Tehran: Yazdan.
- Tarsusi, A. T. The Darab-Nameh Of Tarsusi (Persian Text Of Vlth. Century A.H.). (Z. Safa, Edit.). (1977/1354). Volume 1, Tehran: B.T.N.K. (In Persian).
- Tregear, E. (1973). *The Maori Race*. Wanganui: A.D. Willis. [I taia tuatahitia i te tau 1926.]. (In English).
- Vyasa, V. (2012). *The Complete Mahabharata: Adi Parva*. Volume 1 to 12. Interpreted and compiled by RAMESH MENON. This digital edition published in 2012 e-ISBN: 978-81-291-2173-8. (In English).

